بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و پنجاه و سوم\_ 5 بهمن 1400

[مالک در کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعة]

به دنبال تعلیقه‌ایی که دیروز از کتاب سیر اعلام النبلاء در مورد مالک و حدیث و کتاب او داشتیم، امروز سه نکته را از کتاب الامام الصادق سلام الله علیه و المذاهب الاربعة تألیف اسد حیدر -که قبلا هم از این کتاب نقل داشتیم،- می‌آورم:

[عمل اهل مدینة]

یکی این که اشاره داشتیم به این که مالک که او را امام اهل مدینه می نامند، تأکید فراوان داد بر این‌که حدیثی مورد پذیرش است، که مورد عمل اهل مدینه باشد. مراد از اهل مدینه، اصحاب و تابعین و تابعین تابعینی که در شهر مدینه زندگی می‌کردند است.

ایشان می گوید مالک حدیثی را که پشتوانه ایی از عمل اهل مدینه نداشته باشد، رد می کند و معتقد است که اهل مدینه داناتر به سنت نبویه سهتند و معتقد است که این شهر که دار الهجرة است، شهری است که قرآن در آن نازل شده و حلال و حرام خدا بیان شده و این مردم سخنان پیامبر و اصحاب او را شنیده اند، لذا به تصریح مالک اگر در بلاد دیگر، فتوایی بود بر طبق ادله‌ایی اما اهل مدینه خلاف آن را می‌گفتند، حق را باید به اهل مدینه داد.

این نظر ایشان از طرف علماء بعد از ایشان و حتی شاگرد ایشان یعنی شافعی مورد نقد قرار گرفته، شافعی میگوید، باید در لزوم تبعیت از اهل مدینه، فرق گذاشت بین عمل نقلی اهل مدینه، با عمل اجتهادی اهل مدینه. بله در عمل نقلی می‌توان اهل مدینه را مرجع قرار داد، مثلا آن‌ها تعیین کرده‌اند که محل منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کجا بوده، محراب کجا بوده، اوزان و مقادیر را، مکاییل را در عهد پیامبر مشخص کرده‌اند، نحوۀ اذان و اقامۀ پیامبر و دیگر احکام را بیان کردند و نقل داشتند، بله این جا را قبول داریم، اما در مورد عمل اجتهادی چه فرقی است بین مجتهدین کوفی، یا شامی یا مصری؟ حتی اگر مجتهد از صحابه باشد، اگر اجتهاد کرده، فرقی بین اجتهاد او و دیگران نیست.

این توضیح آنچه از شافعی در رد مالک بیان شده است.

ابن حزم[[1]](#footnote-1) هم ب به این سخن مالک که **إن الإجماع إجماع أهل المدينة لفضلها، و لأن أهلها شهدوا نزول الوحي**، سه اشکال وارد می‌کند:

1. اشکال اولش این است که آنها که وحی را شاهد بودند، صحابۀ پیامبر فقط بودند نه نسل‌های بعدی که در مدینه زندگی می کردند، اگر نوبت به شاگردان صحابه از همه بلاد مختلف برسد، چه تفاوتی بین تابعی است که مسکنش مدینه است با آن تابعی که مسکنش مصر است ولی از صحابه اخذ کرده است؟
2. بالاخره بما بگویید خلفای پیامبر احکام الهی را برای همۀ مردم ائمه از مدنی و غیر مدنی بیان کردند یا بیان نکردند، اگر بیان کردند، پس فرقی بین مدنی و غیر مدنی نیست، اما اگر کتمان کردند و حقائق را برای غیر مدنی‌ها نگفتند، این‌ با شأن صحابه سازگاری ندارد. بنابراین باید بگوییم بیان کرده‌اند، و طبیعتا فرقی بین مدنی و غیر مدنی نیست.
3. این حرف مالک که بعدا توسط تلامذۀ او تأکید و توضیح و تکمیل شده است، برای این است که آن خواستۀ منصور دوانیقی محقق بشود که مرجع مالک شود و مردم از مالک تقلید کنند، اینکه سخن اهل مدینه حجت است از طرف پیروان مالک، مروجین مالک، مدافعین مالک بیان می شود، یک هدف دارد و آن این است که مرجعیت مالک را تثبیت کنند، و الا در مدینه علماء و فقهای دیگری هم بودند و هرگز این ها در تمام مسائل اجماع ندارند، بین خود اهل مدینه اختلاف است، و چه بسا فقهای دیگری در بلاد هم بودند، با فقهای مدینه غیر از مالک در تضاد بودند، چطور می‌گویید، **الاجماع اجماع اهل المدینه؟**[[2]](#footnote-2)

به تعبیر بنده این حرف فقط به داعی این است، که برای تثبیت مرجعیت مالک یک پشتوانه‌ایی درست کند و اساسش هم از خود مالک ناشی می شود.

[رأی و قیاس در فتاوای مالک]

ایشان میگوید عده ایی می گویند ما یک فقه اثر داریم و یک فقه رأی. فقهِ اثر، تابع روات است، فقهِ رأی، اجتهادی است و گفته‌اند مالک فقیه اثر و أبا حنیفه فقیة رأی است.

اما جناب ابوزهره در کتاب مالک خودش می گوید این نیست که مالک اساسا رأی را کنار گذاشته باشد، دو جا و دو مقام مالک متوسل به رأی و اجتهاد شده است، یکی در آن مسائلی که با قیاس، یا استحسان یا مسائل مرسله، یا استصحاب و امثال آن مسأله را پاسخ داده است. میگوید شما به فتاوای او مراجعه کنید، میبینید خیلی واضح اعتماد به رأی دارد.

مورد دوم آنجایی است که اخبار آحاد با قیاس در تضاد باشد، **و هنا نجد أنه يقرر الكثيرون من المالكية انه يقدم القياس**

بسیاری از فقهای مالکی این نسبت را به مالک داده اند و پدیرفته اند که در تعارض خبر واحد و قیاس، قیاس را مقدم می کند و خبر واحد را کنار می گذارد.

جناب شاطری عامی در کتاب موافقات موارد را ذکر میکند، فروع و مسائل را مطرح میکند که مالک رأی و قیاس و مصالح را بر خبر واحد مقدم کرده است، بعد یک به یک آن فروع را ذکر می کند.

در پایان می گوید: **و بهذا يتضح أن مالكا كان يعمل بالرأي و القياس و لم يكن الاختصاص فيه لأبي حنيفة. فالقول بأن مالكا كان متمسكا بالحديث حتى عرف به غير وجيه**.

که مالک را به این بشناسیم که متمسک به حدیث است، نه این نیست و رأی و قیاس هم اختصاص به ابوحنیفه ندارد.

**و من هذا يتضح أن معركة أهل الرأي و أهل الحديث كانت تحوم حول نقطة سياسية لا شرعية و هي معارضة مدرسة أهل البيت علیهم السلام التي انهال الناس عليها في عصر الإمام الصادق و قد تمسكت بالحديث و لم تجعل للقياس و الرأي دخل في الأحكام الشرعية**.

درست است یک تفاوت های بین شیوۀ اخذ حدیث در مکتب ابوحنیفه و مدرسۀ او با مکتب و مدرسۀ مالک است اما در این که هر دو اهل قیاس و استحسان و رای هستند مشترک هستند و در این‌که اشتراک هدف‌شان معارضه با مکتب اهل بیت علیهم السلام است -که اهل بیت دنبال وجوه و ادلۀ ظنیه نمی رود،- مساوی هستند.[[3]](#footnote-3)

[نگارش موطأ به سفارش منصور دوانیقی]

اما مطلب سومی که ایشان بیان می کند، همان مطلبی است که از حضرت آقای سیستانی آوردیم که پیشنهاد اساسی تألیف موطأ را در موسوم حج منصور به او داده است و مالک هم عذر و بهانه هایی اورد از جمله این که فرماندار مدینه با من بد رفتاری و ضرب و شتم کرده، او هم دل‌جویی کرد و گفت یک کتاب بنویس که نظام تشریع یکی شود و مفتی واحدی باشد.

در ادامه مطلبی دارد که در سخن حضرت آقای سیستانی نبود:

**و قد اشترط المنصور عليه أن لا يروي عن علي،** شرط منصور دوانیقی این بود که در کتابت از امیر المؤمنین چیزی نقل نکن**، فوفى مالك بالشرط، إذ لم يرو عن عليّ (عليه السلام) في موطأه‌**

این موطا به جایی رسید در عند العامه که در موردش گفتند **لا مثیل له و لا كتاب فوقه بعد كتاب اللّه عز و جل‌**

حتی خواب‌هایی را جعل کردند، بیان کردند که پیامبر فرمود، **ليس بعد كتاب اللّه عز و جل و لا سنتي في إجماع المسلمين حديث أصح من الموطأ**

و حتی گفته اند نام اولیه این کتاب را پیامبر اکرم موطأ گذاشته است، خود مالک می گوید من این کتاب را به 70 فقیه مدینه عرضه کردم، **فكلهم واطأني عليه فسميته الموطأ**،

این که نام این کتاب را موطا نامیدم از این جهت است که این کتاب را به 70 فقیه مدینه را عرض کردم، دیدم با من هماهنگ هستند، همراه هستند، می‌پذیرند، من هم اسمش را موطا گذاشتم، یعنی کتابی که همگان بر مفاد آن معترف هستند.

بعد ایشان وارد آن بحثی می شود که خودش این کتاب را تهذیب کرده است، آن موطا که الان دست ما است 1720 حدیث دارد، که 600 حدیث آن مسند است، 228 حدیث آن مرسل است، 613 حدیث آن موقوف است، فرق موقوف با مرسل به معنای خاص توضیح داده شد. یعنی 841 روایت از این روایت سندش ارسال یا انقطاع دارد، این که برخی گفته اند مرسلات و موقوفات و مقطوعات در موطا زیاد است، این شاهد آن است.

285 مورد هم از تابعین نقل می‌کند، 70 مورد حدیث در موطأ هست که خود مالک بر طبق آن فتوا نداده است، لذا می بینید علماء بعد، این‌گونه نیست که بگویند هر چه در موطا است، قبول است، برخی مرسلات را میپذیرند، لذا احادیث او را هم می‌پذیرند اما آن‌ها که یا مرسلات را نمی پذیرند یا با مشکلاتی می‌پذیرند، طبیعتا همه احادیث موطا را قبول نمی‌کنند.

**و على كل حال فكتاب الموطأ يعد من أوائل الكتب التي ألفت في الحديث لا أولها**

بعد عده‌ایی آمدند این کتاب را در سراسر مناطق مسلمین پخش کردند، از جمله محمد بن حسن الشیبانی در عراق این کتاب را پخش کرد.

کتاب موطأ اولین نیست ولی **أهم الكتب المدونة في القرن الثاني عند السنة[[4]](#footnote-4)**

این هم مطلب سومی که لازم بود تتمة برای فرمایشات ایشان بیان کنیم تا ان شاء الله برسیم به نظر علماء شیعه در مورد مالک.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. بن‌حزم‌، ابومحمد علی‌ بن ‌احمد بن‌ سعید، فقیه‌، محدث‌، فیلسوف‌، عالم‌ ادیان‌ و مذاهب‌، ادیب‌ و شاعر و یکی‌ از درخشان‌ترین‌ چهره‌های‌ فرهنگ‌ اسلامی‌ در اندلس (۳۸۴-۴۵۶ق‌/۹۹۴-۱۰۶۴م‌) می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1)
2. الامام الصادق و المذاهب الاربعة[ط-دار التعارف]، ج 1، ص 545 تا 547 [↑](#footnote-ref-2)
3. ر.ک: همان، ص 550 تا 552. [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، ص 578 تا 580. [↑](#footnote-ref-4)